

بحثی را دو هفته پیش شروع کردیم در باب توکل اشاره کردیم به نکته ای که امام در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل دارند، این مطلب را ایشان البته در کتاب چهل حدیث هم مطرح کرده‌اند و البته می‌دانید که خیلی‌ها کتاب چهل حدیث می‌نوشتند و می‌گویند اولین کسی که در طول تاریخ چهل حدیث نوشت و به روایتی از پیامبر که هرکس چهل حدیث بنویسد و ضبط بکند چه مقدار ثواب دارد استناد کرد، کسی به نام عبدالله ابن مبارک متوفی ۱۸۱ هجری قمری بود.

مطلبی را از کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل امام با هم مرور کردیم که ایشان فرموده بودند: ارکان توکل عبارتند از: چند چیز که باید به حد یقین برسد، یکی این که باید ایمان پیدا کنیم به اینکه خداوند عالم، به آنچه ما بدان محتاجیم عالم است، دوم اینکه باید یقین بکنیم به اینکه خداوند عالم نسبت به رفع احتیاجات ما «قادر» و تواناست، سوم اینکه یقین کنیم که خداوند متعال بخل ندارد و چهارم اینکه یقین کنیم که خداوند سبحان در حق ما محبت دارد و نسبت به ما رحمت دارد. یک تعبیری خود امام در همین کتاب دارند که حیف دانستم عین عبارت ایشان را نخوانم، امروز چند دقیقه‌ای که به این امر اختصاص می‌دهیم جا دارد عین عبارت ایشان را بخوانیم. عبارت بسیار خوب و تکان دهنده‌ای است، لذا دو صفحه ای از تعبیر خود ایشان را می‌خوانیم. حالا اگر بعضی جاهایش لازم بود یک مقداری با هم در رابطه با آن صحبت می‌کنیم.

ای انسان ضعیف بیچاره آن روزی که در کتم عدم و چاه نیستی پنهان بودی و نه از تو و نه از پدران تو خبری بود، [که این اشاره به شعر معروفی دارد از جامی، که] «بودم آن روز من از طایفه دُرد کِشان / که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان» [تاک نشان یعنی کسی که درخت انگور را غرس می‌کند، نه از انگور نشانه ای بود و نه از انگور نشاننده؛] هل أتی علی الإنسان حین من الدهر لم یکن شیء مذکوراً، [بر انسان مدتی از زمان گذشت که لم یکن شیء مذکوراً]. کدام قدرت کامله و رحمت واسعه تو را از آن ظلمت بی منتها نجات داد و کدام دست توانا به تو خلعت هستی و نعمت کمال و جمال عنایت فرمود! آن روزی که تو را پس از طی مراحل و مراتب به اصلاب آباء کشاندند و ذراتی کثیف و قدر بودی، کدام دست قدرت تو را به رحم امهات هدایت کرد؟ و این ماده واحده بسیطه را [چه کسی] این اشکال عجیبه مرحمت کرد؟



با کدام خدمت و عبادت لایق صورت انسانیه شدی! و اینهمه نِعَم ظاهره و باطنه را با کدام جدیت به دست آوردی؟ [خودت تلاش کردی؟].

با کدام قابلیت و عمل دل سخت و سنگین این انسان را [پدر و مادر] به تو آنطور رحیم و شفیق کرد که با تمام منتّ تورا به آغوش جان پرورش دهد؟! این رحمت و رحمانیت از کیست؟ با کدام طلب و کوشش پیدا شده؟ کدام جدیت و کوشش مخلوق این تهیّه ها را دید؟

عزیز با کدام لیاقت و جدیت [و کوشش مربوط به خودتان] لایق فرو فرستادن وحی الهی شدی؟ بزرگترین رحمت های الهی و بالاترین نعمت های ربانی نعمت هدایت به صراط مستقیم و راهنمایی به طرق سعادت است، آیا کدام کسب و عمل یا کدام لیاقت و عبادت این نعمت بزرگ را برای ما فراهم آورد؟ آیا با چه سابقه خدمتی ما لایق وجود انبیاء عظام و سُفَرای کرام الهی شدیم؟

و آیا در کدامیک از این نعم ظاهریه و باطنیه الهی که از حدّ احصا و شماره بیرون است و از طاقت عدد تحدید (شمردن) خارج است، بنده ای از بندگان و مخلوقی از مخلوقات دخالت و شرکت داشته و دارد؟ ای انسان محبوب که در نعمت های بی سابقه الهی غرقی و در رحمت های رحمانی و رحیمی فرو رفته ای و ولی نعمت خود را گم کردی، اکنون که به حد رشد و تمیز رسیدی و به هر حشیشی مُتَشَبِّه و به هر پایه سستی معتمد شوی؟

امروز که باید با تفکر در نعمت ها و رحمت های الهیه دست طلب را از مخلوق ضعیف کوتاه کنی و با نظر به الطاف عامّه و خاصّه حق پای کوشش را از در خانه غیر حق ببری و اعتماد جز به رکن رکن رحمت الهی نکنی چه شده است که از ولی نِعَم خود غفلت کرده و به خود و عمل خود و مخلوق و عمل آنها اعتماد کردی و مرتکب چنین شرکی خفیّ یا جلیّ شدی؟

آیا در مملکت حق تعالی متصرفی جز خود ذات مقدس یافتی؟ یا قاضی الحاجات دیگری سراغ داری یا دست رحمت حق را کوتاه و مغلول می دانی؟ این را دوباره بخوانم، این همان تعبیری است که هفته پیش مفصل راجع به آن بحث کردیم، آیا در مملکت حق تعالی متصرفی جز خود ذات مقدس خداوند می شناسید؟ یا قاضی الحاجات دیگری سراغ گرفتی؟ [کس دیگری است که می خواهد قضاء حاجات انسان کند؟] یا



دست رحمت حق را کوتاه و مغلول می‌دانی یا نطق رحمت او را از خود کوتاه می‌بینی؟ یا او را از خود و احتیاج خود غافل می‌پنداری؟ یا قدرت و سلطنت او را محدود می‌بینی؟ یا او را به بخل و قل و شح نسبت می‌دهی؟ اینکه به خدا توجه نمی‌کنیم و به دنبال کسی دیگر هستیم ناشی از یکی از این علل چهارگانه است، یا فکرمی‌کنیم خداوند نمی‌داند، یا تصورمان این است که بخیل است یعنی می‌داند ولی انجام نمی‌دهد، یا رحمت ندارد و یا نمی‌تواند].

ای نویسنده مرده دل! و ای گرفتار هواهای نفسانی و پابند آب و گل! تا کی و چند کوری باطنی و عمای قلبی؟! تا کی از ولی نعمت خود غافل و از معرفت جمال و جلال او محجوبی؟ و تا کی و چند به دام‌های ابلیسی و تسویلات نفسانیه گرفتاری؟!]

هان! لختی از خواب‌گران برخیز و دویینی و دوخواهی را کنار بگذار و نور توحید را به قلب خود برسان و حقیقت لا حول و لا قوة إلا بالله را به باطن روح بخوان و دست شیاطین جن و انس را از تصرف در مملکت حق کوتاه کن و چشم طمع از مخلوق ضعیف و بیچاره بپُر [بعد به آیه ای استناد می‌کنند که آیه معروفی است؛] یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له [ایها الناس مثلی می‌خواهیم برایتان بزنیم پس گوش کنید،] إن الذین تدعون من دون الله [اینهایی که غیر خدا هستند و شما آنها را می‌خوانید] لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له [اگر همه جمع بشوند یک مگس را نمی‌توانند خلق کنند] و إن یسلبهم الذباب شیئاً [و اگر یک مگس چیزی از آنها سلب بکند.] لا یستنقذوه منه [اگر مگس چیزی از آنها بر باید نمی‌تواند اون را پس بگیرند] ضعف الطالب و المطلوب [هم اینهایی که تدعون من دون الله هستند ضعیف اند و هم کسی که شما به در خانه او رفته اید.] ما قدروا الله حق قدره [این قدر خداوند را اینگونه که حق اوست کسی نشناخته است] إن الله لقوی و العزیز [خداوند قوی و عزیز است.]

بعد یک دعایی دارند این را هم بخوانیم و بحث مان را ادامه دهیم: بار خداوند ا قوت و عزت، خاص تو است و قدرت و سلطنت منحصر به ذات مقدس تو، ما بیچارگان ضعیف از فرط دل‌باختگی به دنیا، دست و پای خود را گم کردیم و از نور فطرت محجوب و مهجور شدیم و فطریات خویش را فراموش کردیم و به مخلوقی ضعیف و بی‌نوا - که اگر ذبایی طعمه آنها را بر باید قدرت بر استرداد آن ندارند و اگر همه پشت



به پشت هم دهند تصرف در اموری نتوانند- [به مخلوقی ضعیف و بی نوا] دل دادیم و اعتماد کردیم و از ساحت قدس تو و توکل به ذات مقدس تو دور افتادیم.

بارالها این دل «هر جایی» را «یک جایی» کن و این چشم دو بین را یک بین فرما و جلوة توحید و تفرید و تجرید را در طور قلب ما متجلی کن (اشاره به طور موسی) و جبل انانیت و انیت ما را منک و فانی فرما و ما را به حد فنا رسان تا از رؤیت توکل نیز فارغ شویم *إنک الولی المفضل*^۱ .

بحث بعدی شان هم باز در باب توکل است که ان شاء الله بعد در این باره صحبت می‌کنیم.



حضرت آیت الله وحید بر محقق اصفهانی اشکال کرده اند:

«و قد أورد عليه شيخنا في كلتا الدورتين بما حاصله: أن الهيئة إن كانت قابلة للناظر كانت قابلة للوضع الشخصي و إلا فلا ... ثم أكد على قابليتها لذلك بأن حقيقة الهيئة هو الشكل، فكما أن هيئة الدار مثلاً شكل طارئ على المواد الإنشائية و البنائية، كذلك هيئة ضارب و مضروب مثلاً شكل طارئ على «ض ر ب» و إذا تحقق كونها شكلاً فالشكل من الأعراض، و الأعراض إنما تحتاج إلى المادة في وجوداتها، أما في الناظر و التصور فلا.

ثم أوضح دام ظلّه ذلك: بأن ملاك القابلية للناظر الاستقلالي و عدمها هو الصلاحية للوقوع طرفاً للنسبة، فما لا يصلح لأن يقع طرفاً للنسبة لا يصلح لأن يلحظ بالناظر الإستقلالي - كما هو الحال في واقع الربط، فلا يقع طرفاً لها و لا يمكن لحاظه إلا بطرفيه - و الهيئات صالحة لوقوعها طرفاً للنسبة، لصحة قولنا: «هيئة مقتول عارضة على مادة القتل» و «هيئة ضارب عارضة على مادة الضرب» و هكذا. و أيضاً فإننا نلاحظ هيئة فاعل مثلاً في قبال سائر الهيئات و نقول: هذه غير تلك! و هذا هو ملاك شخصية الوضع، و يؤيد ذلك أيضاً قولهم: كلما كان على زنة فاعل .. و كل ما كان على زنة مفعول .. فإنه لا ريب في لحاظهم المادة ثم الحكم بأنها إن وجدت في هيئة كذا دلت على كذا ..

و تلخص إمكان الناظر الإستقلالي في الهيئات، و بهذا ظهر أن حكمها يختلف عن المعاني

الحرفية»^١

توضيح:

- ١) اعراض در عالم خارج موجوديت استقلالي ندارند ولي در ذهن داراي لحاظ مستقل هستند.
- ٢) هيأت شكلي است كه بر «ض ر ب» عارض مي شود و شكل از جمله اعراض است و لذا داراي لحاظ استقلالي است.
- ٣) اگر هيأت معنای حرفی بود یعنی عین ربط بود (كه حتى در عالم ذهن هم به صورت مستقل قابل لحاظ نبود) امكان آنكه آن را به صورت مستقل لحاظ كنيم وجود نداشت ولي هيأت همانند عرض است (كه وجود في نفسه لغيره بغيره) دارد و نه همانند معنای حرفی (كه وجود في غيره بغيره دارد)

ما می گوئیم:

این سخن بر مبنای شیخنا الاستاذ صحیح است كه هيأت را داراي معنای حرفی نمی داند ولي بر مبنای مرحوم اصفهانی كه هيأت را داراي معنای حرفی می داند، كامل نمی باشد.

جمع بندی: چنانكه ملاحظه شد، تعريف های اصوليون از وضع شخصی و وضع نوعی مختلف است. از عبارت مرحوم عراقی

١. تحقيق الاصول؛ ج ١ ص ٨٤



بر می آید که ایشان هر چه را قابلیت تعدّد و تکثّر دارد، دارای وضع نوعی می داند.^۱ و لذا «ض ر ب» را چون به حالات مختلف در می آید و فاعل را نیز چون دارای صور متعدد است دارای وضع نوعی می داند و این مطلبی است که از هدایة المسترشدين نیز قابل استفاده است.^۲

در حالی که از دیدگاه مرحوم اصفهانی، مرحوم خوئی و شیخنا الاستاذ وحید وضع شخصی و نوعی دارای ملاک دیگری هستند.



۱. مقالات الاصول؛ ج ۱ ص ۷۷

۲. هدایة المسترشدين؛ ج ۱ ص ۱۶۰